

جنایتکارانی که در «زوم» قرار ندارند!

نوشته دکتر فریبرز رئیس دانا

چرا در بعضی از شهرها میزان وقوع جرم و جنایت (در بحث ما یعنی وقوع انواع جرم بزهکارانه به ازای هر هزار نفر جمعیت) بسیار پایین تر از «میزان متوسط» و در برخی دیگر بسیار بالاتر از «میزان متوسط» است؟

بیش از یک صدسال است که در جامعه‌شناسی به این پرسش پاسخ می‌دهند و پاسخی قبلی زار د یا دوباره تأیید می‌کنند. شگفتا که با وجود این هنوز مسئله حل نشده است. شهرهای جنایت‌زده همچنان جنایت‌زده مانده‌اند و چه بسا از این نظر رشد هم کرده‌اند. مثلاً، جنایتهای سازمان یافته مافیایی در شیکاگو ماهیت و سازماندهی خود را تغییر داده‌اند در حالی که در کنار آنها انواع تازه‌تر سازماندهی جنایتکارانه، حضور گسترده جوانان در صحنه جرم و جنایت، کشف روش‌های مقابله با شیوه‌های نوین اطلاع‌یابی و کامپیوتری پلیس و بی‌اعتنایی‌های بیمارگونه در برابر قوانین و سختگیرهای نیروهای انتظامی-گویی انجماد روحی و شخصیتی در گروه‌های کثیری از مردم پدید آمده باشد.

واقعا علت چیست؟ آیا دستاوردهای جامعه‌شناسی جرم و جنایت-یا شاخه‌یی از آسیب‌شناسی اجتماعی-همگی نادرست‌اند؟ زیرا روش‌شناسی آنها اعتنایی به ساختارها و سیستمها ندارد و قادر به ریشه‌یابی واقعی نیست؟

حقیقت آنست که شمار زیادی از جامعه‌شناسان رادیکال، مسارکسیست، نظاره‌گرا، ریشه‌یاب و غیرپراگماتیست به حقایق مهم و اساسی بر سر مسئله تفاوت در میزانهای جرم و جنایت در شهرها و روند روبه فزونی آن، بطور کلی در جهان امروز دست یافته‌اند. حتی جامعه‌شناسان پراگماتیست و یا نو رفتارگرایان و غریزه‌گرایان سنی دستاوردهایی دارند در خور تعمق و مطالعه. آنها گرچه بر روابط علت و معلولی ساده و یا چند جانبه پافشاری می‌کنند اما حقایق را دربارہ انگیزه‌های مشخص و انتهایی فرد مجرم در این یا آن جامعه ارائه می‌دهند. آنها سنتهای مطالعاتی دورکهایم را به حد پاسخگویی به برخی از جنبه‌های جرم و جنایت در جوامع فرانوگرایی امروز رسانیده‌اند. با این وصف بنظر نمی‌رسد که درک

ریشه‌های واقعی جرم و جنایت و جامعه‌سنیزی در چارچوب تعامات سیستم‌های اجتماعی برای همگان میسر نیست؛ خواه به دلایل روش‌شناختی باشد، خواه به خاطر انگیزه‌های مادی و فرهنگی و وابستگی‌های ایدئولوژیک پژوهشگران.

اما من دلیل دیگری برای ناکارآمدی نظریه‌ها و شناختها در کنترل جرم و جنایت می‌شناسم. گمان من آنست که ریشه‌های واقعی جرم و جنایت تنها در کشمکش ناآگاه فرد در برابر مقاومت و جعل و مسخ واقعیت-بر بنیاد نیازها و انتظارات اساسی شخص- وجود ندارد. این یک گونه از فرآیند بروز جرم و جنایت را توضیح می‌دهد، اما به جنایتهای «ارادی» ناشی از تجاوز سازمان یافته و سامان‌دار افراد یا باندها یا گروههای متنفذ و صاحب اقتدار-به هر نوع که باشد-و بحث جرم و جنایت در چارچوب تعارضها و محرومیت‌های طبقات اجتماعی کاری ندارد. در اینجا ریشه‌ها و هدفهای اصلی جرم و جنایت، دست نخورده یا تقریباً دست نخورده می‌مانند زیرا واقعیت‌های محیطی در گروی ساختار خصومت‌آمیز و منافع ویژه‌یی است سخت جان و نوانمند. نیاز به تحولی انقلابی است تا این واقعیتها به واقعیت‌های «نو» و «دیگر» تبدیل شوند. حتی اگر جامعه‌شناسان ما با یاری روانشناسان و روانشناسان اجتماعی-گرچه این آخریها به استناد کتابهای پایه درسی از بحث جرم و جنایت و جامعه‌سنیزی خوششان نمی‌آید-بتوانند به درک هرچه ریشه‌یی‌تر فرآیندهای ضمیمه ناخودآگاه فرد، موجود در روابط بین اشخاص و در پیوند با مناسبات حاکم اجتماعی، دست یابند، زورشان به ایجاد تحول و تغییر نمی‌رسد.

این تازه، در حالی است که به الگوهای فرهنگی محققان آمریکایی و یا دیدگاههای سطحی‌نگر کسانی چون «کارن هورنای» و یا پراگماتیستهایی چون تأثیرپذیران از شیوه اندیشه محافظ‌کار «لگوت پارسونز» و دیگری مثلاً «کارول تاورین» و یا «باربارا ووتن» دل نبندیم. زیرا با این «لیستگی»، ممکن است به توجیه موضوع جامعه‌سنیزی و قبول مشروعیت آن، گیریم یا نفی مطلق جنایت، و در چارچوب آزادی لیبرال فردی، برسیم.

با این متقدمه و آشنایی به پرسش خود برمی‌گردیم. چرا این شهر و آن شهر از حیث میزانهای

جرم و جنایت با یکدیگر تفاوت دارند؟ ممکن است گفته شود دلیل آن «محرکهای عمل‌کننده» متفاوت (یعنی انگیزه‌ها و پادشاهای «مبتنی» که به اندازه‌های مختلف در نقاط مختلف وجود دارند و بطور عملی رفتار جرم‌آمیز را موجب می‌شوند) در شهرهای مختلف است که موجب افزایش یا کاهش میزانهای جرم («رفتار جرم») می‌شود. این نحوه تلقی البته به توضیح آنچه که نیاز به توضیح دارد نمی‌پردازد و برعکس جنبه‌هایی روشن را به گونه دیگر توضیح می‌دهد.

مهم، اما، این پرسش است که چرا برای مدت‌های طولانی مثلاً در شهر اصفهان (و شهرهای استان اصفهان) میزان قتل و ضرب و جرح مورد مطالعه در پایین‌ترین سطح ملی باقی ماند، ولی برای تهران یا کرمانشاه (و شهرهای آستان کرمانشاهان) این نسبت در سطحی بالا قرار داشته و همانجا هم مانده است.

شهر تهران در میان ۸ تا ۱۲ شهر بزرگ جهان جای دارد (بسته به تعریف محدود شهر) بنا به تجربه و به حکایت آمارها روشن شده است که یک شهر بزرگ صنعتی-خدماتی با پیچیدگیهای اجتماعی و روانشناختی بسیار اساسی می‌تواند در بردارنده میزانهای بالای جرم و جنایت هم باشد. اما همین میزان در دهلی و بمبئی کمتر و در نیویورک بطرز هولناکی بالاتر است (تازه اگر مسئله سیاهان و هارلم را هم کنار بگذاریم). شهر کرمانشاه بزرگتر از شهرهای دیگر ایران نیست و شهرهایی چون قم، اهواز، شیراز، اصفهان و چند شهر دیگر بزرگتر از این شهرند. در این شهر، صنایع، فعالیتهای خدماتی پر رفت و آمد، واحدهای تفریحی و وقت‌گذرانی و خوشگذرانی، پول فراوان و جز آن وجود ندارد، ولی باز میزان جرم و جنایت یاد شده بالا است-مانند شهر تهران و شهرهای آذربایجان غربی و استان ایلام، کهنه‌ک بزرگترین شهر اروپای شمالی با اختلاف جمعیتی زیاد نسبت به شهرهای این منطقه نیست (در مقایسه با آمستردام، رتردام، اسلو، مالمو، هلستینگ، گوتنبرگ و استکهلم) اما آمار جرم و جنایت (بویژه شامل توزیع و مصرف مواد مخدر) در آن نسبتاً بالا است. این که بگوئیم در این شهرهای بالا میزان، «محرکهای مشروط ساز و عمل‌کننده» یا محرکهای «پادشاه بخش» برای جرم و جنایت وجود دارند در واقع، در صورت گفتن

حقیقت، فقط گوشه‌یی از تمام حقیقت را بیان کرده‌ام که بر حسب زاویه دید، نوری بر آن تابیده شده است. غریزه گرایان دوره میانی (یعنی متعلق به حدفاصل غریزه گرایسی پیشین و شکل‌گیری نظریه سیستمی غریزه محیط) ممکن است از طریق بحث «نیروی روانی» (بحث ویژه فروید) به سرچشمه‌های زیستی مربوط به عشق و نفرت و یا مهرورزی و پرخاشجویی برسند. آنها ممکن است رفتار سادیستی را از این راه ارزیابی کنند و انگیزه‌های انسان مجرم و جنایتکار و ضد اجتماعی را بیان دارند. اما بی تردید در دانش نوین روانشناسی و روانکاری، دانشمندان و صاحب‌نظرانی هستند که نمی‌پذیرند که مکانیزم جدی و پیوسته «ویران‌سازی» (از نوعی که «اریک فروم» شناسایی می‌کند) در ایشان، خود انگیزه و زیست‌گونه‌یی است. تفاوت در شهرها را نمی‌توان این چنین توضیح داد. اما نظریه دورکهایم (آخر قرن نوزدهم) هنوز هم می‌تواند برای شناخت واقعیت جنایت و ویران‌سازی و ضدانسان‌گرایی (دایر بر پدیده بی‌هنجاری) به مثابه علت رفتار خودکشانه) مفید واقع شود. این نظریه هم، در مقیاسی بسیار محدود، یک جنبه از حقیقت مربوط به سیستم را آشکار می‌کند: ویرانی قیدهای اجتماعی سستی. همانطور که دیدگاه فروید یک جنبه بسیار اساسی-گامی فراتر از غریزه گرایسی سستی را اعلام می‌دارد: واکنش غریزه در برابر محیط. باید این دو دید را به گونه‌یی منطقی و تجربی با یکدیگر در یک جا جمع آوریم. این کاری است که شماری از جرم‌شناسان با تحلیل تمامیت نظام اجتماعی و با توجه به واکنش دائمی انسان-محیط و با علاقه جدی به مسایل طبقاتی و اقتصادی انجام داده‌اند.

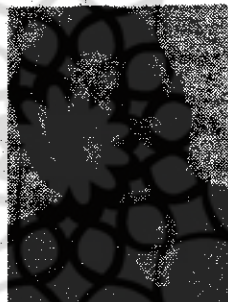
تفاوت شدید در میزانهای جرم و جنایت، به تفاوت‌های تصادفی در محرک‌های شرطی بخش مربوط نمی‌شود. گرچه این محرک‌ها بخشی از کلیت سیستم وقوع جنایت-بخش محیطی-را در ساز و کارهای عملی وقوع جرم بخوبی بیان می‌دارند، اما بحث کاملی را در برنمی‌آورند. نمی‌توان تفاوت در شهرهای اصفهان و تهران و کرمناشاه و رشت را صرفاً به گونه‌یی آزمایشگاهی و کنترل شده به تفاوت در محرک‌های عمل‌کننده محیط بیرونی (آنطور که «اسکینر» باور داشت) مربوط کرد.

قانون شکنی جمعی... خشونت توده‌ها

بسیار خوب، حالا لازم است بحث «ناکامی» یا «بی‌کامی» را که به عنوان عامل اصلی پرخاشگری مطرح می‌شود پیش بکشیم. «لورنز» با زبانی ساده (در اندیشه تا حدی زیادی همانند فروید و در نحوه بیان برعکس او) می‌گوید که پرخاشجویی انسان غریزه‌یی

است که از «نیروی روانی» درونی انسان-که فراروندی همیشه جاری است- مایه می‌گیرد. حتی بدون حضور انگیزه بیرونی (با محرک‌های شرطی بخش) وجود یک نیروی خاص کنش غریزی که در مراکز عصبی انباشت شده است به مرحله انفجار می‌رسد. انسانها، خود، بخاطر آن فشار درونی به دنبال «محرک» می‌گردند: جستجوی جنایتکار بدنبال دلیل و طعمه برای آزاد کردن نیرویی است انباشته شده در درون.

رشد بی‌تناسب غریزه‌هایی که در شرایط طبیعی و هادی می‌توانند کمک کننده باشند، کار آدمی را به جنون و ارتکاب جرم و مثلاً قتل و غارت و دزدی و سرکه بهم ریختن و این جور کارها می‌کشاند. پرخاشجویی برای بقا می‌تواند به یک رفتار نامناسب و مستفی-براساس هنجارهای ما تبدیل شود. اما پرخاشجویی ارادی و زیرکانه، یا عادت شده و بی‌رحمانه، در برابر تهدید فرضی یا واقعی و یا تهدید برای منافع شخصی و نمایندگی شده، از سوی انگیزه خودپرستانه و خویش‌خواهانه افراطی نیز در جامعه



تلاش برای برتری و تسلط

رواج و چه بسا سلطه دارد. اما در عین حال ممکن است نیروهای بازدارنده ضد انسانی، پرخاشگری طبیعی و تدافعی برای بقا را ناگزیر به تهاجم یک آدم بی‌چاره و وامانده تبدیل کنند. باری، پرخاشجویی می‌تواند به مثابه یک حرکت انسانی برای بقا و برای مقابله با نیروهای منهدم‌کننده در نظر گرفته شود. اما امر مهم در اینجا این است که یک نفر با کدام داور و مبنی بر کدام مصالح و منافع اجتماعی و فردی حق دارد از ابزار پرخاشگری-بویژه برای عبور از خط قرمز-الدام کند. کدام «هدف»، کدام «وسیله» را می‌تواند در چارچوب جامعه انسانی و آزادوار و مردمگرا توجیه کند.

بهر حال، با قبول اصول انسانی و اخلاق اجتماعی مردمی، می‌توانیم بگوئیم که پرخاشگری و جرم و جنایت واکنش‌های رفتاری و شرطی شده ساده، یا هم ردیف یکدیگر- و دارای بار ضدآرزشی یکسان- و دارای ظاهر و جنبه‌های شناخته شده بصورت قتل و جرم و دزدی از خانه‌ها و مغازه‌ها نیست. پرخاشگری فردی می‌تواند براساس انگیزه و هدف و تصمیم و اراده به تجاوز و مردم‌کشی و یا به مثابه یک واکنش

ناگزیر و مصومانه ظاهر شود. همچنین است پرخاشگری گروه‌ها یا باندها- یا خشونت توده‌ها. قانون شکنی جمعی- چه با برنامه و چه ناگهانی و خودانگیخته- می‌تواند به عنوان تنها واکنش در برابر فشارهای بی‌پایان و تعدی و بی‌قانونی و ظلم اعمال شود. از اینرو، مفهوم خشونت دستکم از حیث فلسفی و از دید جامعه‌شناسی، علم سیاست و اقتصاد سیاسی، صرفاً مباحث موجود در حیطه اخلاق، و برای همیشه بد و ناپسند، نیست. چه بسیار خشونت‌هایی که به مثابه تنها راه چاره برای پایان دادن به ظلم‌های بی‌پایان، ناگزیر می‌شوند. هستند مدعیان اصلی سلامت و آنان که انقلاب بی‌اجازه خودشان را مذبوم و خشونت‌بار می‌شمارند، اما پاره‌ها خودشان دست به خشونت‌های غیرقابل توجیه و نالازم زده‌اند. نگاهی به سیاست خارجی آمریکا چنین چیزی را نشان می‌دهد (مثلاً جنگ خلیج فارس و ویتنام و سقوط هواپیمای مسافری ایران و نظایر آن).

در جامعه معینی مانند ایران چگونه تفاوت در نیروی روانی انباشت شده غیرعادی در مردم شهرهایی که از حیث فرهنگ و ضابطه‌های زندگی اجتماعی به یکدیگر بسیار نزدیک‌اند، ممکن است کار را به تمایز میان میزانهای جرم و جنایت بکشاند؟ نظریه ناکامی پرخاشجویی، آنگونه که در چارچوب مکتب‌های بسته ناکامی بیان می‌شود، در واقع یک نظریه رفتارگراست که پیشاپیش چنین مفروض می‌دارد که ناکامی، ناگزیر پرخاشگری-از نوع خاص آسیب‌رسان-را پدید می‌آورد. گویا درجه ناکامی فردی در شهرهای ایران باید بطور جدی و معناداری متفاوت باشد (فرض، این است که تفاوت در میزانهای جرم و جنایت که به طور مداوم در شهرها یکدیگر تفاوت دارند در سطح احتمال قابل توجهی معنادار هستند). اگر به تفاوت میزانها نگاه کنیم هرچه بیشتر متوجه می‌شویم که نظریه ناکامی پر از ابهام است: ناکامی از چه؟ (از آرزوهای پیروزی و توفیق به هر بهای یا از تأمین ساده‌ترین نیازهای طبیعی غریزی یا مادی و اجتماعی لازم) ناکامی چه کسانی؟ کدام گروه از مجرمان و متجاوزان به حقوق دیگران؟ (حرفه‌یی‌های قدرتمند یا درماندگان و وادادگان و ذرتنگا افتادگان که به جنگ و دندان زدن ناگزیر شده‌اند؟) ناکامی در برابر که؟ به چه اندازه؟

در نگرش فردی، آن کسی که اسوال صوممی را چنانکه کارانه بالا می‌کشد و یا در تولید و اکس و دارو و مواد غذایی انسان و دام تقلب می‌کند، یا ارزشهای اختصاص یافته برای واردات دارو و شیرخشک بچه را کیسه کیسه کش می‌رود، تا هدف دنیاپرستی شوم خود را راضا کند دچار چه نوع ناکامی بوده است؟ در مقایسه با وی آن مرد نیازمند زن و فرزندداری که یک

خواننده‌ای کتابی را که درباره جفری دامر نوشته شده با وحشت می‌خواند... جفری دامر همان جنایتکاری بود که ۱۳ نفر را در شهرهای مختلف به معنای واقعی قصابی کرد و گوشت و حتی مغزشان را خورد. او که به طور اتفاقی دستگیر شده بود بطور اتفاقی هم در زندان کشته شد. ماجرای جفری دامر همین سه-چهار سال اخیر اتفاق افتاد.



محرومیتها، شرایط و ساختارهای تربیتی و واکنش‌های غریزی-محیطی ارزیابی کرد بدینسان است که بحث غریزه محیط با رفتارها و آن نیز با ناکامی، در ابعادی گسترده و ژرف، تلفیق می‌شود؛ نه برای آنکه جای پای جرم گم شود، برعکس برای آنکه هر چه بهتر انگیزه و ابزار و موضوع و سابقه آن بدست آید. در اینجاست که باید خود را برای درک جنبه‌های طبقاتی و اقتصادی و دست کشیدن از اخلاقیات توخالی و سراسر پسنده‌آمیز-و گناه مزورانه-که واقعیت‌های جرم‌زایی را که احتمالاً خود پندآموزان نیز در فرایند غیر مستقیم یا مستقیم تشکیل آن دخیل بوده‌اند، آماده کنیم.

منش یک فرد ناکامی را تحمل می‌کند، منش فرد دیگر خیر. منش هر کس در برابر برخی از دست‌دانه‌ها، بدست نیارونده‌ها، بازداشتن‌ها، محرومیتها و نفی خواست و آرزو احساس ناکامی می‌کند. ممکن است، بسته به فرد، در برابر ناکامی و کم‌کامی رفتار پرخاشگرانه، خشونت‌بار شروع شود و یا به بیرحمانه‌ترین وجه برسد، ممکن است خودکشی و خودزنی و یا انواع روان پریشی یا روان نژندی، بصورت بازتاب ظاهر شوند. همه اینها یک جنبه از قضیه است: آنچه در فرد اتفاق می‌افتد.

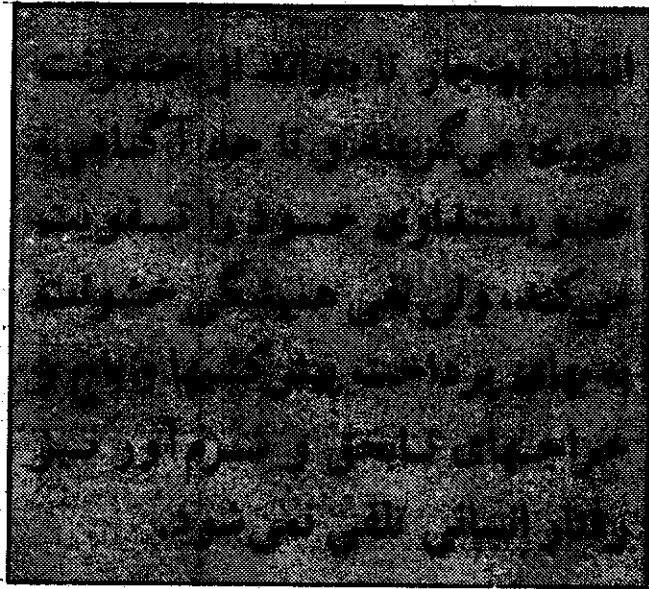
اما، آنچه در بیرون است، باز، البته بسته به منش و غریزه‌های ازضا نشده یا شده فرد، جایگاه خود را در تحلیل دارد و جزئی جدا نشدنی از فرایند ایجاد جرم و جنایت است. محیط‌های اجتماعی-تربیتی ممکن است بنا به ساختارشان خشونت‌بار باشند. اما ممکن است خشونت موجه جامعه و یا دیگران بشود و از

ویژگی افراد ضد اجتماعی صحبت می‌کند. ایشان آنها را افراد پسیکوپات می‌نامند که وجه مشخصه ایشان نداشتن وجدانیات است (راستی چرا در یک شهر باید وجدانیات به صورت بی‌شمارگونه بناتین تر باشند؟) ایشان می‌گویند آشکارترین رفتار ضد اجتماعی (پسیکوپاتی) عبارتست از تخطی از همه قوانین اجتماعی. وضعیتی که از سن ۱۵ سالگی بارز می‌شود. آنها احساس مسئولیت ندارند، قولهایی که می‌دهند نقش برآب است، هیجان دارند، زندگی پر تحرک و ماجرا را می‌پسندند و قادر به درک احساس دیگران و برقراری ارتباط فکری و عاطفی با دیگران نیستند. الی آخر. پرسش ما هم اکنون این است که چرا جامعه ستیزی بدخیم و ضد بشری می‌باید تنها در میان شماری از بیماران روانی که در زاویه دید روانپزشکان جای می‌گیرد شناسایی شود. وانگهی جای آنست که حساب بیماران بی‌پروا به امنیت دیگران و افراد سالم هدفمند و امستقراز یافته در موقعیتهای تجاوز و حسدکشی و خورشتن پرستی و آسیب‌رسانیهای ویران‌سازانه از یکدیگر جدا شود. اتفاقاً دومیها برای نابود کردن هنجارها و ارزشهای اجتماعی خیلی مؤثرتر عمل می‌کنند (دست‌کم در جامعه ما که چنین بوده است). بالاخره آنکه تفاوت در میزان جرم و جنایت شهرها را نه می‌توان به وجود بیماران روانی بیشتر و کمتر-بی هیچ دلیل ژنتیکی یا تربیتی- مرتبط کرد و نه به فراوانی بالاتر خودخواهان و توطئه‌گران- که چه بسا از این گروه، در شهرهایی با میزانهای بالای قتل و جرح و ضرب کمتر نشانی باشد. موضوع را باید در یک نظام کلی و محسوسه نظامهای مربوط به

گوسفند می‌دزد یا یک قالیچه را بلند می‌کند و سابقه‌دار می‌شود (یا حتی جوان به دام اعتیاد افتاده‌یی که اثنایه همسایه را می‌دزد) دچار چه نوع ناکامی است؟، آیا این دو برابر هستند. قانون می‌تواند قاطعیت و سختگیری خود را داشته باشد اما آیا بهمان سان رواست که مدیران جامعه، جامعه‌شناسان، جرم‌شناسان، حقوقدانان و تدوین‌کنندگان قانون، همه را به یک چشم اخلاق یک سره و بی‌محتوا نگاه کنند؟ در واقع فرد اول یک پرخاشگر سفید و ضد اجتماعی و تودار است. اما اگر درباره جرمش از خودش- یا خیلی از کسان که مثلاً چهره ناجور مجرم دوم و احتمالاً رفتار عصبی و آزار مستقیم او را دیده‌اند- پرسیم، پاسخ می‌شنویم که آن فرد ظاهر صلاح اولی را نمی‌توان هم ردیف یک آفتابه دزد هم مجرم به حساب آورد می‌گویند دومی مجرم‌تر، آماده‌تر برای ناپکاری، مقصودتر و یا جنایتکارتر است. می‌گویند اولی از خانه کسی به داخل نیامده و آدم نکشته است. آنها حتی حاضر نیستند نقش مقولین مستقیم و غیرمستقیم آن فرد را به تصور هم درآورند چه برسد به اینکه به شماره درآورند.

در چنین بحثی اگر منش (و یا شخصیت) فرد را به حساب نیآوریم- یعنی همان چیزی را که خود محصول محیط، تربیت، ساختارهای پایدار طبقاتی و فرهنگی و رابطه متقابل غریزه‌ها و شرایط اجتماعی است- نخواهیم توانست واقعیت جنایت، پرخاشجویی و رفتار ضدانسانی و ضد اجتماعی را بخوبی دریابیم. در مقاله‌یی در باب بررسی مسأله روانی و اجتماعی دکتر لرید فدایی روانپزشک از

نظر حقوقی ایجاد جرم کند یا نکند و فقط به لحاظ اخلاقی مثلاً متوجه افراد خسانواده گردد. در جایی که حقوق اجتماعی خانواده رعایت نمی‌شود. به عنوان مثال تقریباً خیلی‌ها بر این امر توافق داریم که شهرنشینی صنعتی، پرتنوع، متراکم، پر سر و صدا، گسترده از حیث انواع خدمات و فعالیت‌های اقتصادی و فضاها، بسراثر برانگیختگی‌های غریزی و منشی از یک سو و ایجاد محرومیت‌های نسبی و مطلق از سوی دیگر- میزان جرم را بالا می‌برد. اما، در برخی از شهرهای بزرگ به نوعی، و شهرهای کوچک و روستاها و حتی قبیله‌های عشایری به نوعی دیگر، خوی اجتماعی زود رنجی و پرخاشگری و تلافی‌جویی و زفتار



وضاحت قطعی است. و این سبب جزو گروه‌های افراطی دست راستی-بینه قولی، پارانویای گروهی-است که از برهم خوردن «نظم»، «امنیت»، «یکسان بودگی»، «اصل فرمانبرداری» و «امکان رشد فرومایگان اقتصادی و نژادی» می‌ترسند و به همین سبب به ایجاد هسته‌های نظامی و شبه نظامی و پادگانهای زیرزمینی و مخفی اقدام می‌کنند و هر از گاه در برخورد با پلیس نابود می‌شوند و یا عامل انفجارهای دهشتناک و کشتارهای دسته جمعی می‌گردند.

جامعه پهنجار، جامعه ناپهنجار

اما در ایران کمتر می‌توانیم آن گونه رفتارها را در همه جا شناسایی کنیم- نه این که در شرایط تعارض آمیز و در حال گذار فعلی، اساساً کمیاب باشند. منظور این است که شمار زیادی از جرم و جنایت‌ها مستقیماً به عوامل فرهنگی و مادی محیطی مربوط می‌شوند. فقر و عقب ماندگی عوامل عمده‌ی برای ایجاد جرم در ایران بشمار می‌آیند، آنهم در دل محله‌های شهز کم بضاعت یا محله‌های کم بضاعت شهرها یا حاشیه‌نشین و متعلق به تهیدستان، بهرحال باز نه به آن گونه که مثلاً در هارلم نیویورک رخ می‌دهد.

در تهران نیز جرم و جنحه و جنایت که در مناطق حاشیه‌نشین درون شهری (مانند خاک سفید و علی‌آباد و شهر حلب، قبل از صاف‌سازی و یا تا حدی محله جمشید در گذشته) و برون شهری (مانند بخشهای دورافتاده اسلامشهر و جاده ورامین) که مناطقی فقیرنشین و در برگیرنده مردمی‌اند که در سلسله مراتب بسیار پایین اجتماعی هستند و با انواع محرومیتها و نکبت روبرویند (شامل غربتی‌ها در خاک سفید، صرف نظر از سرده‌ها و استثناءها) آنچنان ویژگی دارد که یک زیرسیستم جداگانه از کل سیستم اجتماعی است. این نوع جرم‌ها و جنایت‌ها با آنچه توسط افراد و گروه‌های مواد مخدر، آدمکشی و دزدی در سطوح اجتماعی میانی و یا سطوح بالای جامعه صورت می‌گیرد، تفاوت دارد. عنصر «حرکت آزادی» برای این گروه‌های متفاوت انگیزه‌های متفاوتی هم دارد. عنصر اراده و هدفمندی جرم در بررسی رفتارگرایان به هیچ گرفته می‌شود. چه برسد به آنکه به منابع اصلی محیطی- تربیتی و طبقاتی آن توجه شود.

بهر تقدیر در بررسی جنایتها بر حسب انگیزه، شرایطی که آن انگیزه را بدست می‌دهند چنان غیر قابل مقاومت و دارای چنان نفوذ طولانی و عمیق بوده‌اند که

پرخاشگرانه فردی- که مثلاً در شماری از شهرهای ایران و بخصوص محله‌های پائین شهر تهران اتفاق می‌افتد- و فرهنگ بسیار گسترده و نهادی شده جنایت در شهرهای بزرگ آمریکا، که با محو کلی عواطف انسانی همراه است- تفاوت بسیار زیادی وجود دارد. مناسبات اجتماعی و اقتصادی این دو محیط نیز بکلی با یکدیگر متفاوت هستند، گرچه وجه مشترک‌های محدودی از حیث جرم و جنایت و خشونت در شهرهای بزرگ و صنعتی در این میان وجود دارد.

روانشناسان زیادی، پرخاشگری را، ناشی از ترس و به عنوان یک عامل پیشگیری از انواع تهاجم دانسته‌اند. دستکم چنین پرخاشگری را در شماری از شخصیت‌ها شناسایی و طبقه‌بندی می‌کنند. اگر چنین باشد، این امر بیشتر درباره جوامع شهری- صنعتی، پیچیده صادق است تا جوامع محروم و کم توسعه. جوامع شهری- صنعتی با آموزه‌های فراوان و بمباران بد آموزیهای تلویزیونی و سینمایی و نمایش‌های گونه‌گون و گسترده خشونت، هم به زیون ماندگی شخصیت خلاق فرد منحرف شده. دامن می‌زند هم به تقویت موانع اجتماعی و تربیتی و قانونی که بر سر راه «من» فرد- که خود در معرض ناپهنجاریهای فراوان است- دست می‌زند. به این ترتیب یک جوان فلان شهر بزرگ آمریکایی که درگیر ناپهنجاری شده و از آن همه ارزش علمی و تفریحی موجود در جامعه بازمانده است، از همه چیز می‌ترسد. یک، شبه پارانویا یا پارانویای واقعی. در چنین جامعه‌ی قاعدتاً باید به آن جوان به نوعی تجاوز شود یا شده باشد- آمارها می‌گویند با هنجارهای موجود سهم بالایی از کودکان و نوجوانان به نوعی مورد تجاوز یا سوء رفتار جنسی قرار گرفته‌اند. بروز و گسترش خشونت در این

خشن و حتی تجاوز بصورت مسری درمی‌آید و نسل به نسل منتقل شده تبدیل به یک «ارزش اجتماعی» می‌شود و مورد تقلید قرار می‌گیرد. بخوبی می‌دانیم که در برخی از شهرها یا محله‌های شهری، جوانان می‌باید هویت فردی خود را بعد از مراحل بلوغ- و حتی قبل از آن- تا سنین بالا و حتی تا میان سالی، با درگیر شدن بدنی، کتک زدن و نسق‌گیری، ایجاد رعب و احترام ناشی از ترس، با استفاده از هر وسیله ممکن از جمله چاقو و زنجیر و پنجه بکس و قمه نشان می‌دادند. دعوای محلی و بجه محلی یا مقیاس چند ده نفری در داخل محله‌ها اتفاق می‌افتد و چاقو کشی و خونریزی مردم را به وحشت می‌اندازد. ممکن است برخی از این حرکتها حساب شده و با برنامه و حمایت شده و برای بازداشتن یا از میدان به در کردن گروهی از جوانان با سلیقه‌ها و گرایشها و رفتارهای خاص باشد. اما مهم این است که فرهنگ جامعه و نظام تربیت فردی و اجتماعی گویا بطور کلی فرمانها و ارزشهای خاصی را برای هدایت و کنترل در اختیار ندارد.

در شهرهای آمریکایی و اروپایی هویت فردی شماز قابل توجهی از جوانان با مصرف و توزیع مواد مخدر، دزدی‌های خشونت‌بار، تجاوز و فعالیت مجرمانه سازمان یافته در باندهای خاص شکل می‌گیرد. بجه‌های آمریکایی با میزانهای بالا با اسلحه گرم و سرد وارد مدرسه می‌شوند. اما از آنجا که تجاوز و خشونت به این ترتیب «نهاده» می‌شود، حمل اسلحه نیز خود را به یک ضرورت تبدیل می‌کند (آقای دال کاندیدی ریاست جمهوری حزب جمهوریخواه در مقابل حریف، هنوز معتقد است که باید حمل اسلحه برای آمریکائیان آزاد و بدون نیاز به مجوز باشد) حقیقت آنست که بین فرایند هویت‌یابی

در نتیجه نمی‌توان بین رفتار فرهنگی و انگیزه جنایت تفاوتی قائل شد. نمونه آن مثلاً کسی است که خواهر و یا همسر خود و حتی همسر برادر خود را با اندک خطا یا تصور خطا می‌کشد. که معمولاً خود فرد قاتل آن خطا را بر بنیاد هنجارهای فرهنگی- طبقاتی موجود تفسیر می‌کند. او هیچ فرصتی برای تعقل خود و پا در میانی دیگران و دفاع و توضیح کافی فرد مظنون و برای همکاری با نیروهای انتظامی و دستگاه قضایی باقی نمی‌گذارد. اما معمولاً جامعه نمی‌تواند انتظار هر نوع واکنشی

را از افراد مختلف داشته باشد، به این بهانه که شرایط قبلی آن افراد چنین و چنان بوده است. واکنش خشونت‌بار افراد علیه فرد و جامعه، بطور کلی می‌تواند به حکم قانون محکوم شود و به کیفر مناسب بسته به انگیزه و شرایط. برسد. اما در همان حال وظیفه مدیران و رهبران اجتماعی و سیاسی و تربیتی است که شرایط، بویژه شرایط شناخته شده را، برای خشونت‌های گریزناپذیر و تعارض‌های منجر به تجاوز از بین ببرد. مثلاً بطور مشخص تر بی‌عدالتی و بی‌قانونی و بدقانونی و مهار گسیختگی معمولاً به انگیزه‌ها و هدف‌های یک شخصیت ضد اجتماعی خودپرست میدان می‌دهد. اما سالمترین بروز نیازهای غریزی افراد عادی را سخت و بیرحمانه سرکوب می‌کنند. وظیفه رهبری اصلاح اجتماعی آنست که این نظم ستمگرانه و کور را از میان ببرد یا دست کم در جهت مهار آن گام‌های مؤثر و هشدار دهنده‌ی بردارد. مسئولان قضایی و انتظامی (مسئولان پیشگیری جرم، نظارت و توقف جرم و بازداشت و کیفردهی) می‌باید به امنیت تأمین جان و مال و حیثیت افراد و خانواده، عملاً و صرف‌نظر از نحوه تلقی و ظاهر و قومیت و موقعیت اقتصادی و افکار سیاسی مردمان، بطور پیوسته بیندیشند.

با معیار گرفتن جامعه‌ی که در آن نظارت قانون، دموکراتیسم، حقوق مردم و حقوق اقلیت و تأمین امنیت اجتماعی و فردی و مسئولیت‌پذیری و احترام‌های متقابل همه جانبه در حد قابل قبول امروز حاصل است، و لذا «هنجار» تلقی می‌شود، می‌توانیم از یک جامعه ناهنجار نام ببریم. در چنین جامعه‌ی گونه‌های متفاوت پرخاشگری و تجاوز و مرگ عواطف انسانی با میزانهای بالا ظاهر می‌گردد. یکی از این گونه‌های ناهنجار به شهرهای بزرگ جامعه‌های صنعتی- نه لزوماً همه آنها از حیث پوشش آماری- مربوط می‌شود. شاید مثلاً نتوان همه این گونه شهرها

تفاوت در میزان جرم و جنایت شهرها را نه می‌تواند به وجود بیماری روانی بیشتر و کمتر برده کرد و نه به تفاوت‌های بالاتر و پایین‌تر در خواهان و توطئه گران

و ترسناک تولید شده در مقیاسهایی مافوق وسیع، برجسته و رو به فزونی به چشم می‌خورد. کمتر جامعه‌شناس پراگماتیست و یا رفتارگرا به این پرسش پاسخی در خورد می‌دهد که کسانی که به این جنایتها دست می‌زنند تحت تأثیر کدام فضای فرهنگی و تبلیغی و یا ناهنجاری اجتماعی- که همگی از مناسبات اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری آن دیار هستند این چنین به جنون کشانده می‌شوند. بی‌تردید برای یک پاسخ منصفانه باید انبوه مردمان سالم، جوانان برومند و

روشن بین را به حساب آورد که در شهرهای کوچک و متوسط و دانشگاهی و حتی درون شهرهایی چون بوستون، واشنگتن، شیکاگو، لوس آنجلس، نیویورک و سانفرانسیسکو زندگی می‌کنند و هیچ نوع هدف و انگیزه زندگی ضد دیگری و زندگی انگلی در ایشان نمی‌پرورد. گویا شرایط اجتماعی با قانونمندی پنهان خود (و به ظاهر تصادفی) می‌تواند بر بنیاد ویژگی ارتباط فرد- محیط و آمادگی فردی، آنان- و نه لزوماً همه- را یکسان جستن و رفتار جامعه ستیزانه و جنایتکارانه بکشد. تصمیم به جنگ در سرزمینهای دیگران و دفاع از منافع سرمایه‌داری نیز می‌تواند از میلیونها جوان بی‌گناه آمریکایی، آدامکش‌هایی در کره و ویتنام و عراق و خلیج فارس بسازد. اما این یکی با یک نیروی مشخص به حرکت درمی‌آید در حالی که رشد جرم و جنایت از مسیرهای پیچیده‌ی عبور می‌کند.

مردم عادت دارند رفتار جامعه ستیز و جنایتکارانه را از نوع گرم و سیاه خونین و صدادار بدانند. اما واقعیت چنین نیست؛ نه در کشور کم توسعه، نه در اروپا و نه در آمریکا. چنانکه این هم واقعیت ندارد که پرخاشگری فقط از ناکامی و آنها از ممانعت از حرکت غریزه‌ها ناشی می‌شود و یا اینکه هر نوع ناکامی پرخاشگری به معنای خاص آن را می‌سازد، و یا اینکه رفتار جنایتکارانه به دلیل شرطی شدن‌های معین و مشخص پاداش بخش صورت می‌گیرد. اینها جنبه‌هایی مهم از رفتار ناهنجار و خشونت‌جویی هستند. اما نه پرخاشگری لزوماً یک رفتار بیمارگونه و ضد بشری است و نه اینکه کشتن‌های غیرپرخاشگرانه لزوماً همیشه غیرجنایتکارانه‌اند.

خیلی از جامعه‌شناسان و روانشناسان پرخاشگری را یکی از ابزارهای طبیعی انسان برای بقا و برای دفاع از حقوق خود دانسته‌اند. در موارد زیادی،

را در کشور آلمان سراخ کرد ولی در روسیه، اندکی پس از اصلاحات ضد کمونیستی هینت حاکمه، شهرهای مسکو و سن پترزبورگ بیه عنوان دو تا از پرجنایت‌ترین شهرها به جامعه بشری ارمغان شدند. این دو شهر، در گذشته نه چندان دور شهرهایی بودند در امان از بزهکاری و ناهنجاری و بیکارگی و ولگردی- نه اینکه مطلقاً انواع جرم و جنحه و جنایت در آنها صورت نمی‌گرفته است. شهرهای بزرگ و حتی شهرهای متوسط و کوچک ایالات متحده پراند از جنایت‌های وحشتناک سازمان یافته- و چه بسیار بی‌مکافات مانده- که ظاهراً در بخش وسیعی از آنها اثری از بیماریهای روانی شناخته شده‌ی که پرخاشگری جنایت‌آمیز را موجب می‌شوند، نمی‌توان یافت. شاید هم، آنطور که شماری از جامعه‌شناسان و



روانشناسان اعلام می‌دارند، اتفاقاً در این شهرها نخست بیماری روانی ناشی از شرایط محیطی و سپس میل به تجاوزگری و آدمکشی شکل می‌گیرد و سپس جرم تحقق می‌یابد. در عین حال در این کشور مدام گزارشها و آمارهایی از بیماران روانی منتشر می‌شود (و ما در مطبوعات می‌خوانیم) دایر بر اینکه به پیر زنان بالای هشتاد سال و بچه‌های زیر ۱۰ سال تجاوز کرده‌اند، برخی کسان مهمانان خود را کشته و قطعه قطعه کرده و در یخچال نگهداشته و سپس پخته و خورده‌اند و یا میهمانهای دراکولایی راه انداخته‌اند. تبلور این اقدامهای هولناک و تهوع‌آور، بویژه در حوزه‌های جنسی- سادیستی، در انبوه فیلمهای جنایی

بدون واکنش و مقاومت، حقوق اجتماعی و فردی که در تاریخ بدست آمده‌اند، بصورت داوطلبانه از سوی اقتدار ستمگر و سلطه‌جو اعطاء نمی‌شده است. سراسر جنبش سوسیالیان و سردگان و مقاومت‌های ضد بهره‌کشهای اربابی و یا مبارزه‌های کارگری پر هستند از پرخاشگریهایی که در زمان خود قانونی نبوده‌اند ولی داوری ما نسبت به گذشته نشان می‌دهد که خشونت و پرخاشگری ایشان رهایی بخش و ناگزیر و افتخارآمیز بوده است.

انسان بهنجار تا بتواند از خشونت دوری می‌گزیند تا آنجا که آگاه است آگاهی توأم با خویشتنداری خود را نیز تقویت می‌کند. این انسان خشونت را بخاطر خشونت دوست ندارد، ولی نفی همه زمانی و همه مکانی و بی‌محتوا و جهت خشونت، به بهای پرداخت پیش‌کشها و باج و خراجهای نابحق و شرم‌آور و بی‌پایان نیز رفتار انسانی تلقی نمی‌شود، مگر به مثابه ابزاری برای پیروزی در یک مبارزه بکار برود تا خشونت مقابل را عریان سازد و نمونه مبارزات منفی‌گاندی از این دست است که نظام سلطه تقریباً دیگر در هیچ کجا امکان تکرار آن را باقی نگذاشت.

مصلحان ملایم طبع و خوش بین اجتماعی معمولاً با لحنی عامه‌پسند می‌گویند خشونت و درگیری و جنگ و دزدی بهر حال بد است. اما همه آنها در مجرد دیدن خوب و بد، از حیث نتیجه‌گیری هم ردیف آن رفتارگرایانی قرار می‌گیرند که مسایل اجتماعی را تا به حد آزمایشگاه تنزل می‌دهند. آنها افرادی را بطور قراردادی به عنوان همکار تحقیق در زندان قرار می‌دهند تا کنش‌های او را بسنجند. آنها غافلند از این که زندانی واقعی، گذشته‌ها، غریزه‌ها،

سرکوبها، ناامیدیه‌ها و نگرانی‌هایی دارد کاملاً متفاوت با زندانی قراردادی موقتی چند روزه و مصنوعی! تازه وقتی به عنوان یک محقق به سراغ یک زندانی واقعی با سابقه می‌روید نمی‌توانید با «نرم» و «آهسته» رفتن مسئله را حل کنید. دنیای او در دنیای بزرگ بیرون و در آن روابط پیچیده شهری شکل گرفته است که به ما بررسی‌کنندگان امکانات زندگی عادی را می‌دهد. بنابراین باید واقعیت پرخاشگری را با جنبه‌های کلی عوامل فردی محیطی دریافت. پرخاشگری گاه برای بدست آوردن حقوق از دست رفته، یا برای پیشگیری از درد و رنج و محرومیتی است که فرد آن را می‌بوسد. همه اینها را البته بجز واقعه‌های اجتماعی، تربیت او و

کنش و واکنش متقابل او و جامعه نیز ایجاب می‌کنند. اما بسیاری از جنایتها از تربیت اجتماعی و شرایط محیطی برمی‌خیزند. کسانی ممکن است دست به دزدی بزنند زیرا در جامعه‌یی که دزدان سطح یالا خوشبخت و کامیاب زندگی می‌کنند، او اگر نجیب، امکانات محدود اجتماعی را از کف می‌دهد و امنیت و آینده و رفاه وی بخطر می‌افتد. خلافتکاری با این انگیزه می‌تواند در سطح‌های مختلف صورت گیرد: از تخم‌مرغ دزدی تا شتر دزدی. (البته او با ابزارهای



پژوهش علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجموعه علوم انسانی

سری به دادگاهها بزنید: جلوی در ورودی اتاقهای دادگاه، بچه‌های ۱۵-۱۰ ساله زیادی را می‌بینید که به جرمهای پیش پا افتاده‌یی چون خربزه دزدی، قلاب‌زنی، کمک به کیف‌زنی و کفش‌زنی و خال بازی و نظایر آن دست بند بر دست دارند و ردیف به ردیف نشسته منتظر ورود به «ندامتگاه» هستند.

ندامتگاهی که هرگز زانماً در جهت یک جریان بهنجارسازی اجتماعی واقعی تحول نیافته، خود مرکز بدآموزیهاست (و این به رغم تلاشهای ارزشمندی است که از سوی مسئولان علاقمند و زحمتکش برای بازآموزی و به‌آموزی صورت می‌گیرد). بهر حال، اینها مجرمان واکنشی و چه بسا نیازمند و در واقع بی‌گناه هستند. بعضی از افراد بسیار «منزّه» سعی می‌کنند کارگری را که ساعتی از کارش زده یا بی‌میلانی کرده است دزد بخواهند. کمتر دیده‌ایم آنها در رده‌های بالای سفلی و درآمدی و ثروت بدنبال کسانی که عمل آگاهانه‌اشان، از روی نیت خودخواهی کامل، می‌تواند منشاء محرومیت و فقر و جنایت در میان توده‌ها باشد بدنبال دزدها بگردند. مثلاً در برابر کارکنان عاری که در معرض سخت‌گیری اخلاقی هستند، کارفرمایان و بساز بفروشها و واسطه‌ها و سوداگران بزرگی که در مقیاس‌های سنگین از پرداخت مالیات و قبول هزینه‌های امور اجتماعی طفره می‌روند (برای این کار کارشناس اجیر می‌کنند) گرانفروشی و احتکار می‌کنند و از خدمات عمومی بدون جبران کافی آن با تیت و برنامهریزی قبلی اضافه بهره‌برداری می‌کنند، به عنوان پزهکار معرفی نمی‌شوند. آنها در نزد منزهان توخالی معمولاً اشخاص محترمی به حساب می‌آیند. این منزهان معمولاً

بی‌عاطفگی اجتماعی، بی‌مسئولیتی، همکاری با خلائفکاران و سوءاستفاده‌ها و کلاهشها و جامعه‌ستیزیهای هولناک پنهان و نظایر آنرا از سوی فرد به حساب نمی‌آورند.

بازی، مجرمان کوچولو ممکن است مجرمان پراسابقه و جنایتکاران بعدی باشند. ممکن است ایشان همان پرخاشگران حرفه‌یی بشوند که در «زوم» بررسی جامعه‌شناسان متعارف و مصلحان اجتماعی خوش بر اجوال و منزّه گرایان سطحی باشند. اما در واقع خاطره سوء استفاده‌ها، تقلب‌ها، زد و بندها، داروسازیه‌ها و غذاسازیه‌های مسموم و قلابی، توطئه‌های منجر به کشتار دسته جمعی، تحریک دیگران در خدمت منافع

تحلیلی ما مسئله را پیش خود ارزیابی نمی‌کند، همانطور که یک راننده هم که از صحنه یک تصادف در لحظه‌هایی سریع، فرار می‌کند پیش خود محاسبات آن فیزیکدان را که بعد یا قبل از آن واقعه شیوه پیدا کردن راه نجات را «محاسبه» کرده است انجام نمی‌دهد.

روسیان سیه روز و جنایت پیشگان محترم

زندانها پر هستند از مجرمین و جوانان مجرم که محرومیت توأم با بی‌عدالتی باضافه نبود یک تربیت مؤثر و یک دنیای امید بخش آینده آنان را به انجام جرمهایی غیر هوشمندانه، با احتمال دستگیری بالا کشانیده است.

فردی و همانند آنها، به عنوان پرخاش و جنایت در نظر نمی‌آیند، زیرا در «زوم» قرار ندارند. این اشتباه است که تجاوز به حریم دیگران از روی آثار انعکاس اجتماعی سستی آن ارزیابی شود. پرخاشگری سازمان یافته و ضداجتماعی می‌تواند در جوامعی خاص به صورت عملکرد گروه‌های جنایتکار مافیایی در چارچوب فعالیت باجگیری و قمارخانه‌داری و روسپی خانه‌داری و جاقوکی و هفت تیرکشی



شکل بگیرد، اما معمولاً پانداها و روسپی‌ها و ای بسا روسپیهای بدبخت و زجر کشیده و بدرفتار هستند که در معرض دید داوریهی اخلاقی عامه مردم قرار می‌گیرند. اما در همان حال ممکن است رفتار ضد اجتماعی بدون هیچ نوع پرخاش ظاهری، با چهره‌یی آرام و حتی با جلب حسن توجه اخلاقمندانی که از دیدن آن روسپی بدبخت چهره در هم می‌کشند، در چارچوب فساد و ارتشاء و سوء استفاده و تدلیس و اختلاس عمل کند. ممکن است این رفتار با آرامش تمام از راه دور و از راه ایجاد پیوندهای نامریی، شبکه فسادکاران و جنایتکاران را تقویت کند و به آنها خط هدایتگرانه بدهد. در اینجا نیز برای درک حقیقت هیچ راهی جز به میدان آوردن بحثهای مربوط به جنایت و پرخاش و خودخواهی شرارت‌آمیز همراه با مسایل گروه‌بندی اجتماعی و منافع مادی، توسعه محرومیتها و شرایط اقتدار طبقات، در کنار مسایل غریزی باقی نمی‌ماند.

فرهنگ و فقر فرهنگی بحث مهمی است اما برای آن ریشه‌یابی لازم است. در مقاله‌یی یاد کرده بودم که بنا به نظر وزیر دادگستری ایران ۸۰ درصد از جرائم در کشور ناشی از فقر فرهنگ عمومی است (در آن مقاله رقم متأسفانه و با پوزش به اشتباه ۱۰ درصد چاپ شده بود). در اینجا نیز همانند آنچه در آن مقاله آمده بود، به گونه‌یی تازه چند پرسش مطرح می‌شود: کدام بررسی دقیق آماری می‌تواند بگوید عوامل اقتصادی و فقر و بیکاری و مهاجرت قهرانه به مثابه عوامل ایجاد جرم اهمیت ندارند؟ از کجا می‌دانیم که عوامل به اصطلاح فقر فرهنگی ریشه در فقر و محرومیت و بی‌عدالتی اقتصادی ندارند؟ تکلیف جرمهای کشف نشده و کشف شده بزرگ مقیاس و میلیاردری و ضد بشری که جنبه جنایت سفید دارند و از سوی فقیران فرهنگی ارجح می‌دهد چیست؟ تا تکلیف آنان که در رأس هرم به اصطلاح فرهنگ و موقعیت ممتاز اجتماعی جای گرفته‌اند؟ معمولاً تدلیس و اختلاس و سوء استفاده یا دزدی

و زد و خورد و مصرف مواد مخدر کم اندازه و کوچک مقیاس و تصادفی را در رده فعالیت‌های جنایی قرار نمی‌دهند. آنها جرم کوچک یا جرم-و یا جنحه- محسوب می‌شوند. این را حقوق‌دانان در طبقه‌بندی جرم‌ها به ما آموختند. اما بجز آن این را نیز آموختند که مسئولان قضایی و امنیتی بیهوده وقت خود و امکانات جامعه را در جستجوی یافتن جرمهای کوچک و بی‌اهمیت و سرک کشیدن در حریم خصوصی و دنیای تنهایی این و آن هدر ندهند، گرچه قطعاً می‌باید بسیار هوشیار باشند و سرنخها یا هر نوع نشانه را بدون ایجاد مزاحمت بیابند. اصل پیامبرانه «برائت» و «عدم تجسس» که اقتضای آن به مسلمین تعلق دارد، و از قدیمی‌ترین اصول حقوق بشر محسوب می‌شود، امروزه ابزاری برای کارآمدی نگهبانان تأمین جان و مال و آزادی مردم به حساب می‌آیند، و نه اینکه راه حلی برای بی‌خیال شدن نسبت به مسئولیت خطیر انتظامی و حقوقی و تأمین باشد. برعکس، اصل تودیه بی‌محابا و تجسس و ردپایی هر کس که سلیقه و خواست شخصی و فرماندهی حکم می‌کند، خود ابزاری است برای نا کارآمدی و برای فرار مجریان اصلی.

نظام اجتماعی بهنجار، البته بدون برقراری یک جامعه مدنی غیرصوری و مبتنی بر حقوق دموکراتیک و دارای شیوه برابری انسانها در برابر قانون و بدون محور محرومیت و تهدیدستی‌های منجر به جرمهای ناگزیر، پدید آمدنی نیست. اما نمی‌توان به دلیل و به بهانه عدم استقرار مناسبات اقتصادی و اجتماعی مطلوب، اصل نظارت مردمی و کنترل کنش‌های ستمگرانه و حتا جرمهای کوچک ناشی از «آماده بودن اوضاع» را فراموش کرد. جرمهای کوچک هم جرم هستند. اما انتظار آن است که مسئولان این جرم‌ها را در صورت احرار مشخصات لازم-بیتوانند به مثابه معلول شرایط و روابط جرم‌زایی به حساب آورند که خودشان در سطوح و شکلهای مختلف و با ابعادی بزرگ، اما به گونه‌یی ناپیدا و یا بر خوردار از رنگ و

لعاب قانونی و اخلاقی، جریان دارند.

فهرست منابع

- عباس عبیدی، مسایل اجتماعی
- قتل در ایران، جهاد دانشگاهی، تهران ۱۳۶۷.
- عباس عبیدی، تأثیر زندان بر زندانی، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور-تهران ۱۳۷۱.
- برای آشنایی با نظرات لورنر و اسکیتز و دیدگاه فرویدی مراجعه کنید

به:

- اریک فروم، آناتومی ویران‌سازی انسان، ترجمه ا. صبور، نشر فرهنگ، تهران ۱۳۶۴.
- Erling Eide, and etal , Economics of Grime, North Holland, 1994.
- Noam chomsky, the Case Against B.F. Skinner, the New york, Review of book, 1971 30 Dec.,
- " " Review of verbal Behavior by B. F. Skinner, Language, No 35. pp 26-58
- کارن هورنای، شخصیت عصبی زمان، ترجمه محمد جعفر مصفا، نشر گنگنا، تهران ۱۳۶۵.
- روزنامه همشهری گزارش سفر وزیر دادگستری به خمین، ۱۳۷۵
- روزنامه همشهری، ۲۹ خرداد ۱۳۷۵ شماره ۹۹۶.
- برای آشنایی بسیار مختصر با پارسونز: جی. اچ. ابراهام، خاستگاه‌های جامعه‌شناسی، ترجمه احمد کریمی، نشر پایروس، تهران، ۱۳۶۸، بخصوص فصل ششم.
- برای آشنایی با پراگماتیسم و منفی‌نگری در آسیب‌شناسی اجتماعی و نظرات باربارا ووتن: تی. بی. باتومور، جامعه‌شناسی، ترجمه سید حسن منصور و سید حسن حسینی کلجاهی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰، تهران، بخصوص فصل ۲۰.
- کارول تاوریس، روانشناسی جنشم، ترجمه احمد تقی‌پور و سعید دردی، نشر خاتون تهران ۱۳۷۳.
- بخصوص در فصل، جنشم به خاطر عدالت، این نویسنده از روش تسلیم شدن به «عادلانه بودن» همه ابعاد جهان اشاره می‌کند، تا فرد مجبور نباشد بخاطر ناراضی‌تی و احساس بی‌عدالتی و برای احقاق حق دست به حرکت-احتمالاً حرکت جنشم‌آگین- بزند.